

گزیده هایی از مصاحبه با آیدا

توطئه علیه خوشبختی های مبتدل

متن زیر بخشهایی از مصاحبه های آیدا است که در جلد دوم کتاب «زندگی و شعر احمد شاملو»، که توسط پاشایی جمع آوری شده، درج شده است. این متن تا حدودی ما را با افکار و عقاید آیدا آشنا می کند.

سئوال: خودتان چه می کنید؟

آیدا: من روی کتاب کوچکی کار می کنم: تمام امور فنی آن با من است. ترتیب و استخراج فیش ها و مرتب کردن عنوان ها و تایپ سایر کارها. کار بسیار وقت گیری است که بیشتر از دقت و حواس جمع به علاقمندی و احساس مسئولیت شدید احتیاج دارد. من از اول حرف ب روی کتاب کوچکی کار کرده ام.

سئوال: شما و شاملو دوران های خوب و بدی را پشت سر گذاشته اید، چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ مادی. بهترین و بدترین ها کدام اند؟ یا شاید بهتر باشد بپرسم خاطره انگیزترین شان؟

آیدا: تفکیک شان مشکل است. البته ما دوره های واقعا سختی را گذرانده ایم اما تنگناها هیچ وقت برایم اهمیت زیادی نداشته. سختی ها و دشواری های مان بیشتر مادی بود اما آن وضع را خودمان به وجود آورده بودیم. مضحک نیست که کوهنورد از سختی راه قله شکایت کند؟ گاهی هم شاملو بیماری های سختی را از سر گذرانده که طبیعی است تحملش برایم دردناک بوده. شادی به مفهوم کلامیش هم که جای بحث دارد، کدام شادی؟ هرگز انسان نمی تواند واقعا شاد باشد. آن قدر درد و بدبختی تو دنیا هست که شادی معنی بی عار و دردی پیدا می کند. مگر این که احساس رضایت را جانشین شادی کنیم. در این صورت بله: به وجود آمدن هر شعر شاملو برای من رسیدن به اوج شادی و رضایت بوده. تلخی ها را به برکت شعر از سر گذرانده ام. فضای زنده گی هر کسی به قدر نیازهایش است. زنده گی ما همیشه به وسعت شعر بوده، یعنی چیزی که حد و مرز نداشته است. این است که حتی از تنگناهای مشکل ترین مضيقه ها آسان گذشته ایم. نیازمندی بی که به سقوط اخلاقی منجر نشود یک جور محک برای سنجیدن نیروی زنده گی است، مگر نه؟ پیش از آن هیچ وقت در زنده گیم وضعی پیش نیامده بود که این نیرو را بسنجم، نیروی عوض کردن پیش پا افتاده ترین نیازهای روزمره را با احساس رضایت. امکان توطئه بر علیه خوشبختی های مبتدل.

سئوال: در بیست و چند سالی که با شاملو هستید هیچ به فکر سروتن شعر افتاده اید؟ اگر سروتن اید چرا چاپ نکرده اید؟

آییدا: نه، نه هیچ وقت به فکرش نبوده ام نه احتیاجی به آن حس کرده ام. وقتی شعری روی کاغذ می آید مثل این است که من هم در به وجود آمدنش سهم داشته ام. نه فقط شعر شاملو، هر شعری از هر شاعری، اصل شور زنده گی است، چه به شعری بدهی چه از شعری بگیری. من گاهی شاملو می شوم گاهی لورکا حتی گاهی مائیس یا برنینی یا میکال آنژ یا جیاکومتی، گاهی بتهوون یا وردی یا مالر. آن ها خدایان مورد ستایش من نیستند، همه شان پسرهای آتش پاره ی خودم اند که به «عشوه دستی بر می آورند و جهان را به الگوی خود می برند» گاهی رنگ می شوم گاهی خط، گاهی صدا، گاهی حرکت. پرده های وان گوگ را من نقاشی کرده ام. «شهریار کوچولو» و «کلیدر» و «عزاداران ببل» را من نوشته ام، الیوگابال موریس بژار را من رقصیده ام و گنبد شیخ لطف الله را من ساخته ام. دیدن و شنیدن و حس کردن اگر عمیق باشد با ساختن و کشیدن و نوشتن یک نتیجه را دارد. هر اثر درخشانی را حس می کنم که خودم آفریده ام. مهم این است که آدم خودش را شایسته ی مخاطب بودن کند. مجموعه ی این هاست که به من به مثابه ی یک فرد از تبار بشریت حیثیت و اعتبار می دهد و مغرور و سربلندم می کند.

سئوال: راجع به هنرها گفتید، اما واقعا کدام یک از هنرها بیش تر مورد توجه تان است؟

آییدا: همه ی هنرها، هر کدام به جای خودش. هنر غذای روح و مری جان آدمی است اگر نیازش حس بشود. انسان بی احساس نیاز به هنر، قادر به شناخت ارزش های انسانی نیست.

سئوال: مشخصا در مورد شعر و شعر معاصر چه نظری دارید؟

آییدا: شعر انسانی ترین و والاترین هنرهاست چون در میان آنها مسئول ترین شان است. اما برای من ذاتا خیلی به موسیقی نزدیک است. البته منظوم موسیقی زنده و زاینده و پویا است. شعر با مخاطبش نزدیک ترین و مستقیم ترین رابطه را ایجاد می کند و به همین جهت است که مسئولیت سنگینی به دوش شاعر است. شاعر وجدان بیدار و فعال بشریت است و به همین علت است که در طول تاریخ، در سراسر دنیا، هر جباری را که اسم ببری خون شاعری را به گردن دارد.

سئوال: از آثار متعدد شاملو کدام یکی را بیشتر می پسندید؟

آییدا: شعرش را و در درجه ی اول «ابراهیم در آتش» را. بطور خلاصه بیشتر شعرهای سال پنجاه به بعدش را. البته شعرهای قبل از آن هم خیلی هایش را دوست دارم.

سئوال: روی «آییدا: درخت و خاطره و خنجر» انگشت نمی گذارید؟ به نظرم قاعدتا باید این کتاب را بیشتر دوست داشته باشید؟

آییدا: بله، این مجموعه چیز دیگری است اما نه به این جهت که به نام من است. این کتاب، عصب و عاطفه و خشم اجتماعی است. متاسفم که دوبار بیشتر به چاپ نرسید.

سئوال: ستوالی است کمی عمومی تر که به روابط هنرمندان در ایران مربوط می شود و چون شما به هر صورت با همه ی آن ها در ارتباطید می پرسم: پاره یی تنگ نظری ها و حسادت های ناشی از منافع شخصی همیشه جنگ و جدلی بین هنرمندان و نویسندگان و شاعران راه می انداخت که چند وقت پیش هم داشت باز رواج پیدا می کرد...

آییدا: کسانی که درد مشترک و وظیفه ی مشترک و مبارزه ی مشترک داشته باشند از این جور چیزها به دورند. فکر می کنم اگر کسی حرفی برای گفتن داشته باشد، وقتش را صرف این گونه کارهای بیهوده نمی کند.

سئوال: مشکلات شخصی تان در مقام یک زن که به دلیل موقعیت خاصش با جامعه ی وسیعی - چه هنری چه سیاسی چه اجتماعی - درگیر است کدام ها است؟

آییدا: من بین زن و مرد قائل به تفاوتی نیستم ولی از این که زن هستم خوشحالم. به نظرم زن ها به شرطی که مسئولیتی به دستشان سپرده شود مدیران بسیار لایقی هستند. انسان وقتی احساس مسئولیت کرد همه ی توانش را به میدان می آورد تا کارش را به نحو احسن انجام بدهد و جوابگو باشد. اول باید کسی را وارد بازی کرد بعد توقع داشت برنده شود. متاسفانه زنان ما اسیر فضای

محدود ناخواسته بی شده اند که شایسته گی هاشان را بی رنگ کرده است. زن برای درخشیدن نیاز به محیطی دارد که بتواند توانایی های خود را جلوه گر کند و مرد او باید در او به چشم یاری هم دوش و هم جهت نگاه کند نه یک کنیز خانه گی. زن های ما در اعماق یک قاعده ی پوسیده و بی ربط و اسف بار حبس اند و پر پروازشان را بسته اند. زنجیرهای شان را وا کنید تا ببینید «چه بالا چه بلند پرواز می کنند!» زن ها ناگزیر به چیزی جز خودشان، به چیزی جز یک موجود زنده ی پرجوش و پر تلاش مبدل شده اند. آن ها نمرده اند، به قتل رسیده اند، و مسئول قتل شان نظام مردسالاری است. سنت متحجری که تنها هنر زن را در «نشستن و شیر نر زاییدن» می داند. اوج بی منطقی را ببینید: حتا شیر هم در صورتی شیر است که نر باشد. شیر ماده شیر نیست!